



گفت‌وگو با صفی یزدانیان کارگردان فیلم «در دنیای تو ساعت چند است؟»

«آرامشی» بالاتراز عشق وخاطره



گروه ادب و هنر عاشقانه صفی‌یزدانیان از همان نمایش اول در جشنواره فجر پارسال، به دل خیلی‌ها نشست و خیلی زود شمارش هم به تکرار دیالوگ‌ها و ترانه‌های فیلم میان جماعت سینمارو گذشت. حالا هم که فیلم اکران شده، خیلی زود مسیری را طی کرده که فیلم را به یکی از مهم‌ترین عاشقانه‌های تاریخ سینمای ایران بدل کرده است. به بهانه اکران «در دنیای تو ساعت چند است؟» با صفی یزدانیان منتقد سینما، فیلمنامه‌نویس و کارگردان فیلم به گفت‌وگو نشستیم.

می‌دانم که چند فیلم کوتاه هم ساخته‌اید و «در دنیای تو ساعت چند است؟» نخستین فیلم بلند شماست. این مسیر چگونه طی شد؟

البته هیچ‌کدام از فیلم‌های مستند و کوتاهی که ساخته‌ام حتی در جمع‌های محدودی مثل انجمن‌ها و... هم به نمایش در نیامده‌اند. دلش را نمی‌دانم، شاید بخشی از آن به این خاطر باشد که خود چندان پیگیر نمایش فیلم‌هایم نبوده‌ام، طرف مقابل هم که طبعاً باید امکانش را فراهم می‌کرده چندان کنجکاوش نبوده است. شاید تنها یکی از فیلم‌ها مشکل میزبی داشت که امروز هم به نظر نمی‌رسد آن مشکل وجود داشته باشد. «قایق‌های من» فیلم کوتاهی بود که تولید حرفه‌ای داشت. فیلمی که ۳۵ میلی‌متری بود و علی مصفا در آن بازی کرد و همایون پایور هم فیلمبردارش بود. این فیلم یکی دو نوبت در جشنواره فیلم کوتاه تهران روی پرده رفت و این تنها نمایش عمومی فیلم‌های کوتاه من بوده است. نکته مشترک در همه این فیلم‌ها این بود که جز یک مورد، فیلم‌هایی ساخته‌ام که به علائق شخصی‌ام به‌شدت وابسته‌اند.

فیلمنامه‌نهایی چقدر با آنچه‌ابتدا نوشتید تفاوت دارد؟

میان نسخه‌های اولیه و نسخه نهایی حتما تفاوت‌هایی وجود دارد. ازجمله اینکه اول فکر می‌کردم باید گلی و آنتوان را ببینیم و فیلمنامه سکناس‌هایی هم در پاریس داشت. بعد به تهران و رشت برویم، ولی بعد فیلمنامه را تغییر دادم و حالا تمام داستان در شهر رشت می‌گذرد.

در کل فیلم‌هایی که در دفتر سه‌نفره شما «رود فیلم» ساخته می‌شوند، حال و هوای نزدیکی دارند.

این فیلم‌ها از روحیه ما سه نفر بر می‌خیزند و البته این سه فیلم (پله نامناسب سالن جایگزین هم نشانگر آن است که عملیات تغییر سرگروه‌های اکران با محاسبه و دقت پیش نمی‌رود. پردیس زندگی که جایگزین سینما فرهنگ به‌عنوان سرگروهی شده بود که فیلم «من دیه‌گو...» را اکران می‌کند، نتوانست کف فروش فیلم را نگه دارد و به فروش مطلوبی دست یابد. به این ترتیب و در حالی که میزان فروش برخی سالن‌های زیرمجموعه گروه از فروش سرگروه بیشتر بوده، فیلم از چرخه اکران خارج می‌شود.

از ویژگی‌هایی که باعث شده «در دنیای تو...» خیلی زود بر سر زبان‌ها بیفتند و مورد توجه قرار بگیرد، این است که در سالیان اخیر عاشقانه‌ای تمام‌عیار با این مختصات فانتزی‌گونه و عشق نامتعارف نداشته‌ایم. به نظر تان این مورد در استقبال خوبی که از فیلم شده موثر بوده است؟

به‌عنوان نویسنده و کارگردان فیلم، طبیعی است که کاملاً آگاهم که این فیلم، نمی‌عاشقانه دارد. اما برای من نکته اصلی عشق نبود. از ابتدا به آدمی فکر می‌کردم که

چرا مارادونا روی پرده دوام نیآورد؟

هفته گذشته فیلم «من دیه‌گو مارادونا هستم» ساخته بهرام توکلی تنها پس از سه هفته اکران، به دلیل رسیدن به کف فروش به نمایش خود پایان داد. این اتفاق در حالی می‌افتد که عوامل زیادی حکم به ماندن فیلم روی پرده و استقبال بیشتر مخاطب از فیلم می‌داد. «من دیه‌گو مارادونا هستم» فیلمی مفرح با حضور بازیگران پرشمار و قصه‌ای کمیک بود که حتی در میان گزینه‌های اصلی اکران نوروزی هم قرار داشت. با توجه به لحن طنزآلود و در عین حال انتقادهای اجتماعی که در فیلم وجود دارد، اکران نوروزی هم محمل مناسب‌تری برای نمایش این فیلم به‌شمار می‌آمد که به هر دلیل این امر اتفاق نیفتاد. بهرام توکلی در ردیف فیلمسازان صاحب اندیشه سینمای کشور به‌شمار می‌رود و «من دیه‌گو مارادونا هستم» تجربه تازه‌ای در شمایل فیلمسازی او محسوب می‌شود. تجربه‌ای که اتفاقاً خلاف پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌های اولیه، موفق از آب درآمد و توکلی توانسته از این ریسک‌پذیری در تغییر رویکردش به فیلمسازی نتیجه مثبت بگیرد. «من دیه‌گو...» مصداق بارز همان تعبیر کلیشه‌ای است. فیلمی که خواص می‌پسنداند و عوام می‌فهمند و هر دو لذت می‌برند. اما چرا فیلمی با این مختصات و امکانات باقوه برای موفقیت در گیشه، این چنین شکست می‌خورد؟ بخشی از ماجرا به این برمی‌گردد که جواد نوروزیگی، تهیه‌کننده پرکار و موفق سالیان اخیر، برای نخستین‌بار تصمیم گرفته فرآیند، پیش‌فیلمش را هم خود برعهده بگیرد. این اتفاق در سینمای ایران نوعی تابوشکنی محسوب می‌شود. واقعیت این است که گروهی مقتدر و متحد از تهیه‌کنندگان، پخش‌کنندگان و سالن‌داران، در جهت منافع مشترک خود هماهنگی‌های صورت داده‌اند. اقدامی که فی‌نفسه اشکالی ندارد و این‌گونه هماهنگی‌ها اگر در جهت تأمین منافع اقتصادی سینمای ایران باشد، پدیده ناخوشایندی نخواهد بود. اما این گروه همه گلوگاههای پخش فیلم را در اختیار گرفته و از ورود رقبای تازه به این حوزه پردرآمد جلوگیری می‌کند. فرایند این عملکرد غیرقانونی نیست اما منصفانه هم نیست. کار به جایی می‌رسد که نوروزیگی رسماً اعلام می‌کند دیگر پخش فیلمی را راساً برعهده نمی‌گیرد و ترجیح می‌دهد در همان حوزه تولید باقی بماند. اما وجه دیگر ماجرا عملکرد غیرکارشناسی در تغییر سینماهای سرگروه در چرخه اکران است. ابتدا سالن‌هایی مثل فرهنگ، قدس و استقلال با قدمت، دسترسی و شهرت‌افزون‌تر برای سرگروهی اکران برگزیده شده بودند. سالن‌هایی که به هر تقدیر می‌توانستند میزان فروش یک فیلم را در حد متعادلی بالاتر از کف فروش نگه دارند و تضمین‌کننده ادامه اکران یک فیلم با پتانسیل‌های ویژه «من دیه‌گو...» باشند. اما تصمیم به تغییر این سرگروه‌ها و انتخاب نامناسب سالن جایگزین هم نشانگر آن است که عملیات تغییر سرگروه‌های اکران با محاسبه و دقت پیش نمی‌رود.

پردیس زندگی که جایگزین سینما فرهنگ به‌عنوان سرگروهی شده بود که فیلم «من دیه‌گو...» را اکران می‌کند، نتوانست کف فروش فیلم را نگه دارد و به فروش مطلوبی دست یابد. به این ترتیب و در حالی که میزان فروش برخی سالن‌های زیرمجموعه گروه از فروش سرگروه بیشتر بوده، فیلم از چرخه اکران خارج می‌شود.



از فیلم کوتاه تا سینمایی

#

صفی یزدانیان بخش‌هایی از «در دنیای تو ساعت چند است؟» را قبلاً به شکل مستند در فیلم‌های قبلی‌ام ساخته بودم. مادرم اهل رشت است و من همیشه خودم را تمام‌رشتی جا زده‌ام. به همین دلیل و برای دیدار پدربزرگ و مادربزرگم زیاد به رشت سفر کرده‌ام. همیشه از بازار شهر رشت خوشم می‌آمد. به بازار شهر رشت فکر می‌کردم و همچنین به گریه‌هایی که روی شیروانی‌ها در انتظار پاک‌کردن ماهی‌ها توسط فروشندگان می‌نشستم. فیلم کوتاهی هم ساختم به نام «نفس» که حکایت ماهی‌ها و گریه‌های بازار رشت بود. «قایق‌های من» هم داستان کسی بود که به رشت سفر می‌کند. همیشه چیزهایی را می‌ساختم که خودم به آن علاقه داشتم. برای فیلم بلند ساختن عجله‌ای نداشتم.

و فرانسوی‌بودنش مهم نبود. فرانسه برای خیلی از مردم دنیا ازجمله ایرانیان، مظهر رمانتیسیم است.

زوج علی مصفا و لیلا حاتمی هم چه به لحاظ انتخاب بازیگر و چه از منظر بازیگری، از عوامل مثبت و درخشان فیلم هستند. در این مورد هم صحبت کنید. حتی وقت فیلم مستند «در جست‌وجوی شهرزاده» را ساختم راوی فیلم خانم حاتمی بود. با این دو اتفاق، این انتخاب طبیعی و حتی بدیهی بود. علی مصفا از ابتدا خودش را از ایسن نقش دور می‌دانست و فکر می‌کنم بخش اصلی موفقیت فیلم و این شخصیت به همین قضیه برمی‌گردد. حضور لیلا حاتمی و در مرحله بعد زهرا خوششاکم باعث ایجاد حال و هوایی شده که حتما بدون آنها در فیلم وجود نداشت.

شخصیت‌های فرعی هم در برخورد با گلی و مکالمه با او، وجوه خاصی از شخصیتش را روشن می‌کنند. تجربه‌ام از زندگی با گیلانی‌ها در شکل‌گیری شخصیت‌های فرعی موثر بوده است. آقای مهربان دقیقاً مثل خود گلی است و از ایسن نظر با بقیه شخصیت‌های فرعی فرق دارد. کاراکترهای فرعی آتش‌فروش یا خاله‌جان در نهایت با هم ارتباط دارند، بی‌آنکه الزام روی آنها اشاره صریحی شده باشد. در مورد آقای نجدی که او هم به نوعی فرهاد را به یاد می‌آورد همین است. همه در یک دسیسه بی‌غرض با هم در ارتباط هستند و در شکل دادن به این دسیسه (کشاندن گلی به رشت) تأثیر گذارند. اینها را الان که فیلم به پایان رسیده می‌گویم و هنگام نوشتن فیلمنامه خیلی متوجه این ارتباط‌ها و نزدیکی شخصیت‌ها نبودم.

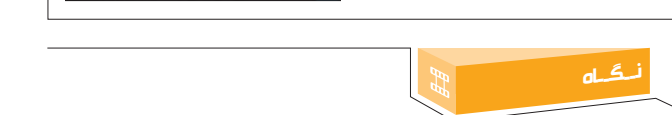
فیلم صاحب جغرافیا و هویت محیطی روشن است. برخلاف خیلی از فیلم‌ها که حتی اگر در شهرستانی بگذرند بازهم روابط و فضا سازی‌شان شبیه تهران است. «در دنیای تو...» به‌شدت وابسته به هویت و فرهنگ و جغرافیا و اقلیم محل وقوع داستان، یعنی رشت و خطه گیلان است. وقوع این قصه برای من در جای دیگری امکان‌پذیر نبود. تازه رشت این فیلم هم خیلی واقعی نیست اما رشت واقعی امروز هنوز هم روحیه خاص و چیزهایی از فضای قدیمی خودش را حفظ کرده است.

موسیقی کربستف رضاعی هم بر جذابیت‌های فیلم می‌افزاید. همکاری با او چگونه بود؟

از زمان نخستین نمایش فیلم در جشنواره فجر تا امروز که فیلم بر پرده سینماهاست، در مورد موسیقی متن فیلم نظرات مثبت زیادی شنیده‌ام و این از خوشبختی‌های من است. آرزویم این بود فیلمی بسازم که موسیقی‌اش در یادها بماند. یک روز به انتخاب‌هایم نظرسنجی از منتقدان در مورد فیلم‌های برتر رشت نگاه می‌کردم که متوجه شدم به فیلم‌هایی اشاره کرده‌ام که موسیقی متن از ویژگی‌های اصلی‌شان بوده است؛ از «اشک‌ها» تا ناخوشه همراهی می‌کنند. فیلم زندگی من است تا «پاریس تگزاس» و «یک محکوم به مرگ گریخت». موسیقی برایم مهم است و خوشحال‌م که از موسیقی این فیلم ابتقدار استقبال شده است. اگر فیلم من روزی فروموش شد، موسیقی‌اش کمک می‌کند دوباره به یاد بیاید.

شیوه کارتان با بازیگران چگونه است؟

جز برای نقش‌های فرعی‌تر جلسه دورخوانی نداشتم. برای دو بازیگر اصلی‌ای دورخوانی و تمرین نداشتم. چون از ابتدا در جریان کار بودند. هیچ تمرین سه‌نفره‌ای نداشتم و تصویری که در ذهنم مانده، از سکناس مکالمه گلسی و فرهاد در راهپله‌ها در انزلی است. جایی که همه ما پای پله‌ها ایستاده بودیم و حاتمی و مصفا به بلوار رویه‌روی دریا رفتند و تقریباً ۱۵ دقیقه بعد برگشتند و سکناس را فیلمبرداری کردیم. من شاید در مورد شیوه گفتن ایسن و آن جمله یا مثلاً حرکت دست‌ها چیزی می‌گفتم. پیش از فیلمبرداری علی مصفا پیشنهاد داد که فیلمنامه را برای همه عوامل فیلم با هم بخوانیم. حتی همه به این جلسات می‌آمدند و ما چهار یا پنج بار فیلمنامه را خواندیم و همه در مورد نکات نظر می‌دادند. به این ترتیب هنگام فیلمبرداری، همه به متن مسلط بودند.



نگاهی به فیلم «در دنیای تو ساعت چند است؟» ماهی‌ها و گر به‌ها بعضی فیلم‌ها هستند که از همان ایده اولیه تا مرحله تولید و نمایش به گونه‌ای طراحی شده‌اند که حال مخاطب‌شان را خوب کنند اما نمی‌توانند. در نقطه مقابل فیلم‌هایی هستند که ادعایی ندارند یا از قبل مهندسی نشده‌اند که کار خاصی با روحیه تماشاگر نشان بکنند، اما موفق می‌شوند. «در دنیای تو ساعت چند است؟» در رده دوم جای می‌گیرد. همه چیز کنار هم قرار می‌گیرد تا یک فیلم به معنای واقعی آن ساخته شود. برای این کار علاوه بر شم هنرمندان، مقدار زیادی سلیقه هویتمند لازم است که صفی یزدانیان آن را دارد.

کافی است این شم و سلیقه درست و بجا به کار رود و گروهی از همین خوش سلیقه‌ها به فهرست عوامل فیلم اضافه شود تا فیلمی ساخته شود که پس از مدت‌ها، حال تماشاگر سینمای ایران را خوب کند.

محال است به بازار رشت رفته باشید و گریه‌های منتظر روی شیروانی‌های خیس را دیده باشید و باز تولید همین تصویر در فیلم احساس سرخوشی به شما ندهد. گریه‌هایی که منتظر ند فرایند پاک کردن ماهی‌ها تمام شود تا دلی از عزا را آورند و به نماد پنهان بازار رشت و فیلم «در دنیای تو...» تبدیل شده‌اند. فیلم سرشار است از لحظه‌هایی که حسی از شادی به تماشاگر می‌بخشد؛ فضای خوشایند و دوست داشتنی رشت بارانی و مه‌آلود هم به کمک قصه می‌آید تا در این بستر روایی، شاهد عشق نامتعارف فرهاد به گلی باشیم؛ عشقی که تعریف احساس عاشقانه را تصحیح می‌کند.

فیلم قصه ساده و روشنی دارد که آن را بی‌لکنت – و بدون وسوسه‌های خلافتانه‌ای که گاه یک ایده عالی را به مرز نابودی می‌کشانند – روایت می‌کند. دو شخصیت اصلی (لیلا حاتمی و

علی مصفا) انگار تلاش زیادی برای بازی کردن نقش‌هایشان به خرج نمی‌دهند و لحظه‌هایی کاملاً باورپذیر و قابل لمس ارائه می‌دهند. فیلمبرداری

همایون پایور نهایت ظرافت را صرف قاب‌بندی‌های شکیل و زیبا و کمپوزیسیون‌ها و چیدمان‌های هنرمندانه می‌کند و موسیقی فیلم هم بر جذابیت هنرمندانه این همنشینی می‌افزاید. جنسی از موسیقی که کمتر در فیلم‌های ایرانی شنیده‌ایم و اتفاقاً به‌رمغ ریشه داشتن در فرهنگ موسیقایی غربی، به هیچ وجه از چارچوب فیلم بیرون نمی‌زند و همراه متناسبی برای قصه و تصویر است.

«در دنیای تو...» را نمی‌توان یک فیلم «فیلمنامه‌محور» ارزیابی کرد و بیشتر بار پیشپرد داستان و گسترش پیرنگ را، مبتنی‌بر دو شخصیت گلی و فرهاد و کنش‌های شخصیتی این دو است. شیوه غریب عاشقی کردن فرهاد و حیرت و استیصال معصومانه گلی در مواجهه با موقعیت‌های غافلگیرکننده متن است که هسته مرکزی درام را شکل می‌دهد و فیلم را پیش می‌برد. اما نکته‌ای در فیلمنامه هست که باعث می‌شود توازن درستی در ریتم به وجود آید. چرخه دسیسه‌هایی که به تدریج میان شخصیت‌های فرعی در تقابل با گلی شکل می‌گیرد و معمایی را طرح می‌کند؛ معمایی که ذهن مخاطب را درگیر می‌کند. این آدم‌ها چرا دیوانه‌بازی‌های فرهاد را تایید و ناخوشه همراهی می‌کنند. چرا همه این آدم‌ها دست‌کم جمله‌ای به زبان فرانسه بلدند و به گلی می‌گویند؟ انگار فرهاد در حرکتی هماهنگ آنها را سر راه گلی قرار می‌دهد تا هر یک به نوعی، عشق و ارادت او را به گلی منتقل کنند و گلی هم مثل مخاطب، حیران است و به تدریج همراه با مخاطب به نقشه فرهاد پی می‌برد.

«در دنیای تو...» پیش از هر چیز فیلم اجرا و خلق موقعیت‌هاست. صفی یزدانیان در نخستین تجربه فیلم بلند خود در خلق فضا و موقعیتی که در ذهن داشته موفق عمل کرده است. چه ایده‌های ذهنی درخشانی که هنگام اجرا هدر نرفته‌اند. به‌خصوص در سینمای ایران که ایده‌های ذهنی فیلمسازان (به‌ویژه آنان که نخستین آثار خود را می‌سازند) به دلایل گوناگون، خلق نمی‌شود و به اصطلاح درنی می‌آید. اما پیداست که یزدانیان روی همه جزئیات فکر کرده و آنها را صیقل داده و از سبوی، چنان به داستان و محیط وقّع آن مسلط بوده که در اجرا نیز به خواسته‌هایش رسیده است.

فیلم نمونه‌ای روشنی از هماهنگی خواسته‌ها از یک‌سو و قابلیت و توانایی اجرای خواسته‌ها در نقطه مقابل است. «در دنیای تو ساعت چند است؟» نشان می‌دهد در سینمای ایران هم می‌توان فیلمی ساخت که در همه اجزا صاحب یک وحدت و توالی هنرمندانه است. می‌توانید قصه عاشقانه «در دنیای تو...» را دوست نداشته باشید، اما نمی‌توانید منکر ارزش‌ها و دستاوردهای تکنیکی و فنی‌اش بشوید.



در دنیای تو ساعت چند است ؟

تهیه و کارگردان: صفی یزدانیان

(نقشه، تهیه و کارگردان: صفی یزدانیان)



چندبار برای نمایش فیلم به سالن‌های مردمی و برج میلاد رفتیم و خیلی خوشحال شدم که استقبال خوبی از فیلم شده است. نمایش فیلم در حضور منتقدان خیلی برایم مهم بود و تکلیف از همان‌جا روشن شد. می‌دانستیم که اکران خوبی خواهیم داشت و این فیلم مثل دیگر محصولات «رود فیلم» اکران مهجوری نخواهد داشت. جشنواره‌ای در کشور فرانسه که ما را به‌خاطر حمایت از فرهنگ آن کشور متهم می‌کنند به فیلم توجه نکرد. ولی فیلم در چند جشنواره دیگر نمایش داده شده است. مشکل خیلی از غیرایرانی‌ها با فیلم این است که برچسب فیلم مشخص نیست و تفاوت‌هایی با فیلم‌های ایرانی که به جشنواره‌های جهانی می‌روند، دارد. اما نمایش عمومی فیلم در کره جنوبی قطعی شده و همین‌طور چند نسبهک تلویزیونی. در آمریکا چند اکران دانشگاهی داشتیم که استقبال خوبی شده است.